

تبیین رویکردهای حقوق بشری آمریکا و چین (۲۰۲۰-۲۰۱۷)

حسین کریمی فرد^{۱*}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۲

چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود رویکردهای چین و آمریکا به مفهوم حقوق بشر مورد بررسی قرار گیرد. سپس به سیاست‌های حقوق بشری این دو کشور در مقطع زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ پرداخته شود. روش پژوهش در این مقاله تحلیلی و توصیفی است. این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است که: چین و آمریکا چه رویکرد حقوق بشری در مقطع زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ اتخاذ کردند؟ در پاسخ به این سوال، فرضیه ذیل مطرح می‌شود: آمریکا به عنوان رهبر جهان غرب و جبهه حقوق بشر لیبرال، در مقطع زمانی مورد نظر با اتخاذ رویکرد عملگرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی نگاه ابزاری به حقوق بشر داشت به عبارتی حقوق بشر جایگاه حاشیه‌ای برای دولت ترامپ داشت. اما دولت چین به رهبری شی جین پینگ با تأکید بر اصول حاکمیت ملی، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و نسبی‌گرایی فرهنگی، مفهوم حقوق بشر را تفسیر می‌کردند و حقوق بشر را مقوله‌ای داخلی و براساس متن‌های فرهنگی و ملی هر کشور قلمداد می‌کنند؛ این امر باعث شد مقوله حقوق بشر در دستور کار سیاست خارجی چین قرار نگیرد. یافته‌های این پژوهش حاکی از این است که پیامد سیاست حقوق بشری ترامپ منجر به تحلیل رفتن حقوق بشر لیبرالی در جهان شد و نهادها، گروه‌ها و احزاب لیبرال در سطح جهان تضعیف و به حاشیه رفتند اما در مقابل، موفقیت آمیز بودن مدل توسعه چین و همسو بودن سیاست‌ها و رویکردها این کشور با بسیاری از کشورهای در حال توسعه یا اقتدارگرا باعث ترویج و تقویت جنبه‌های اقتصادی حقوق بشر در جهان شده است.

واژگان کلیدی: چین، آمریکا، حقوق بشر، حقوق اقتصادی، حقوق سیاسی

۱۹۷

سیاست جهانی

10.22124/wp.2022.23037.3085

فصلنامه علمی-سیاست‌جهانی، دوره یازدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۱، پیاپی ۴۲ (صفحات: ۱۹۷-۲۰۲)

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

* نویسنده مسئول: Hkarimifard@yahoo.com

مقدمه

بررسی رابطه چین و آمریکا در عرصه های مختلف براساس مفاهیم همکاری، رقابت یا رویارویی امکان پذیر می باشد. از دیدگاه پژوهشگران سیاست بین الملل، روابط بین این دو قدرت بزرگ پیچیده و متنوع می باشد چون در حوزه های مختلف نوع بازی و قواعد بازی براساس منافع و ارزش های ملی تعیین می شود. چین و آمریکا از مفهوم حقوق بشر، برداشت ها و تصورات مختلفی دارند و براساس این برداشت ها، جهت گیری شان در سیاست جهانی تعیین می شود. از دیدگاه لیبرال ها، حقوق بشر از متغیرهای مهم در سیاست خارجی آمریکا محسوب می شود؛ زیرا این کشور بر اساس قانون اساسی و منشور حقوقی بنا شده است که فردگرایی و آزادی های فردی را مورد تاکید قرار می دهد. از دیدگاه آنها، تصویر جهانیان از ایالات متحده آمریکا صرفاً براساس اقتصاد قوی و توان نظامی شکل نگرفته است بلکه شیوه زندگی دموکراتیک و تعهد به رعایت حقوق بشر در ایجاد این تصویر و ذهنیت نقش برجسته ای ایفاء کرده است. به عبارتی آمریکا تلاش کرده است «خودش» را با توجه به قانون اساسی، منشور حقوق بشر، ترویج برابری حقوق زنان، مبارزه با تبعیض نژادی، آزادی بیان، مطبوعات و آزادی های مدنی تعریف کند و در برخورد با دولت ها و کشورهای خارجی، این هویت را منعکس کند.

در طول دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، مقامات ایالات متحده آمریکا، چین را به عنوان وزنه تعادلی مهم در برابر قدرت و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی می دانستند. هدف اصلی ایالات متحده - مهار تهدید شوروی - بر هر گونه نگرانی در مورد سرکوب یا نقض حقوق بشر در چین اولویت داشت. با این حال، از زمان فروپاشی دیوار برلین، سیاست گذاران واشنگتن برای بازتعریف چارچوب استراتژیک برای روابط ایالات متحده با چین تلاش کرده اند. در دولت کلینتون، صحبت های زیادی در مورد اهمیت حقوق بشر وجود داشت، اما در سیاست خارجی کلینتون، باز کردن اقتصاد چین به روی شرکت های آمریکایی بیشتر از حقوق بشر اهمیت داشت. برخی از مدافعان حقوق بشر استدلال می کنند که آمریکا باید ترویج حقوق بشر در چین را به عنوان بنیان منافع ملی در نظر بگیرد و سیاست خارجی در قبال چین براساس حقوق بشر تنظیم شود. آنها معتقدند که

سیاست خارجی ایالات متحده باید بیشتر بر ارزش‌ها متمرکز شود و سایر زمینه‌ها مانند امنیت و تجارت از اولویت دادن به حقوق بشر سود می‌برند. چین نیز خصوصاً بعد از حوادث میدان تیان آن من، موضوع حقوق بشر را به عنوان یکی از متغیرهای دخیل در سیاست خارجی در نظر گرفت. نخبگان چینی براساس تاریخ، فرهنگ و شرایط سیاسی و جمعیتی تفسیر خاصی از مفهوم حقوق بشر دارند. از دیدگاه چینی‌ها حقوق بشر مقوله‌ای داخلی است به عبارتی نخبگان چینی با تاکید بر نسبی‌گرایی فرهنگی و اصل حاکمیت ملی و دولت قوی تفسیر غیر لیبرالی از حقوق بشر ارائه می‌دهند. در پیش گرفتن این رویکرد در سیاست خارجی باعث شده این کشور موضوعات اقتصادی و سیاسی را بیشتر مورد توجه قرار دهد و حقوق بشر اولیتی در سیاست خارجی این کشور نداشته باشد.

از سوی دیگر سیاستمداران چینی معتقدند که غرب به رهبری آمریکا نگاه ابزاری به مقوله حقوق بشر دارد و در صدد تحمیل ارزش‌های و هنجارهای تمدن غرب به سایر کشورهای می‌باشد. همچنین از دیدگاه چین گروه‌های حقوق بشر «دستکش‌های امپراتوری ایالات متحده» هستند، ایالات متحده آمریکا سیاست‌های ریاکارانه حقوق بشر، گسترش دموکراسی و حاکمیت قانون را در راستای منافع سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیک خود مدنظر قرار می‌دهد.

دولت چین در پاسخ به به اعتراض‌های بین‌المللی به سرکوب خشونت‌آمیز تظاهرات مسالمت‌آمیز میدان تیان آن من، تلاش نمود با لفاظی از رفتار خود دفاع نماید و بر کم‌اهمیت جلوه دادن نقض حقوق بشر تاکید کرد. سیاستمداران چینی تلاش نمودند با شرکت در مذاکرات با غرب و دادن امتیازات حساب شده، حسن نیت خود را نشان دهند. به تدریج و با گذر زمان و با محو شدن خاطرات میدان تیان آن من و پویایی قدرت جهانی، موضع بین‌المللی حزب-دولت چین در مورد حقوق بشر قاطعانه‌تر شد. دولت چین در برابر انتقادات بین‌المللی حقوق بشر از ترکیبی از ارتباطات تبلیغاتی و ابزارهای سیاست قدرت استفاده می‌کند.

ایالات متحده آمریکا و چین به عنوان دو قدرت بزرگ در سیاست بین‌الملل نسبت به مفهوم مختلف از جمله حقوق بشر قرائت‌ها و تفاسیر مختلفی دارند و سیاست‌گذاری

خارجی براساس این تفاسیر صورت می گیرد. کشورها و کنشگران مختلف براساس منافع ملی، هویت و فرهنگ، به یکی از تفاسیر اقبال نشان داده اند. مساله اصلی این مقاله تبیین مفهوم حقوق بشر و رویکردهای امریکا (دوره ترامپ) و چین در مقطع زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ می باشد. این مقاله شامل مبانی نظری سیاسی حقوق بشر، رویکرد حقوق بشری امریکا، سیاست حقوق بشری ترامپ در قبال چین، رویکرد حقوق بشری چین، اصول و سیاست های حقوق بشر غیر لیبرال و سپس نتیجه گیری می باشد.

۱. رهیافت تحلیلی

ریشه های مفهوم حقوق بشر را می توان به یونان و روم باستان بازگرداند، جایی که مکتب رواقیون یونانی آموزه های حقوق طبیعی پیشامدرن را مطرح کردند و حقوق روم حقوق جهانی خاصی را اعطا کرد که فراتر از حقوق شهروندی بود. اما تنها پس از قرون وسطی بود که دکترین های حقوق طبیعی به نظریه های سیاسی لیبرال تبدیل شدند. فیلسوفان انگلیسی توماس هابز و جان لاک و همچنین فیلسوف آلمانی امانوئل کانت راه را برای نظریه حقوق بشر مدرن هموار کردند. «هابز برخلاف لاک و کانت فعالانه از حق آزادی یا حقوق اولیه مدنی حمایت نکرد. اما فلسفه او برای توسعه نظریه حقوق بشر اساسی بود زیرا او شرایط را برای یک مفهوم فردگرایانه از قانون طبیعی ایجاد کرد. او انسان را چنانکه در قرون وسطی رایج بود در یک نظم وجودی وابسته به خدا تعیین نمی کرد، بلکه آن را دارای حقوق طبیعی، مسلم و مستقل از جامعه یا نظامی متعالی می دانست. اهمیت نظریه هابز در مورد حقوق بشر این است که انسان حق صیانت از خود را تثبیت می کند. با این حال، نظریه هابز از نظریه مدرن حقوق بشر دور است زیرا او تمام قدرت را به حاکم، یعنی اقتدار دولتی، اختصاص می دهد. کرامت انسانی و همچنین آزادی های مدنی در نظریه او نقشی ندارد. اما به عنوان اولین پایه برای نظریه حقوق بشر مدرن بسیار مهم است. جان لاک نیز گام های بعدی را برداشت و آزادی مدنی و حمایت از مالکیت را در نظریه خود در مورد حقوق طبیعی گنجانده. کمک لاک به سمت یک نظریه مدرن حقوق بشر این بود که او حقوق غیرقابل انکار فردی را به حق آزادی و مالکیت گسترش داد. از دیدگاه او همه انسان ها دارای حقوق طبیعی یکسان هستند و هیچ کس نباید به زندگی، سلامتی، آزادی یا دارایی دیگری آسیب

برسانند. در قرن هجدهم امانوئل کانت عقاید هابز و لاک را یک قدم جلوتر برد. تأکید او بر آزادی است. آزادی هر فردی نباید به آزادی دیگران خدشه وارد کند. فلسفه کانت سنگ بنای مفهوم مدرن آزادی شخصی و کرامت انسانی است که برای مفهوم حقوق بشر ضروری است» (Meys,2002: 8).

در عرصه سیاست بین الملل، جک دانلی (محقق روابط بین الملل) سه رویکرد در چارچوب مطالعات حقوق بشر و روابط بین الملل مطرح می کند:

واقع گرایان: آنها با توجه به مفهوم آنارشی، سیاست بین الملل را به دستیابی به قدرت و منافع ملی (مادی) در میان دولت ها تقلیل می دهند. بنابراین، توجه به حقوق بشر، منافع ملی را تامین نمی کند، در حوزه سیاست خارجی مشکل درست می کند و در نهایت دولت را تضعیف می کند. برای واقع گرایان، نگرانی های حقوق بشر، دغدغه های اخلاقی هستند که باید از ملاحظات سیاست خارجی کنار گذاشته شوند، یا دست کم مورد تأکید قرار نگیرند، مگر در مواردی که مزیت استراتژیک برای انجام آن وجود داشته باشد.

دولت گرایان: آنها حق حاکمیت و حقوق دولت را بر نگرانی های حقوق بشری ارجح می دانند و استدلال می کنند که اقدامات حقوق بشری هر کشوری در انحصار آن است و هرگونه مداخله در امور داخلی آن توسط دولت های دیگر، نقض حاکمیت آن کشور است.

نسبی گرایان یا کثرت گرایان: آنها بر اصول تعیین سرنوشت، کثرت گرایی بین المللی و احترام به تنوع فرهنگی تأکید می کنند و هر گونه تلاش برای مداخله در رویه های حقوق بشری ملت های دیگر را امپریالیسم اخلاقی تلقی میکنند. (Donnelly,2013: 7-155) با توجه به بی توجهی ترامپ به حقوق بشر و تأکید وی بر واقع گرایی سیاسی، ناسیونالیسم اقتصادی و سیاست «اول آمریکا»، نظریه واقع گرایی جهت تبیین سیاست حقوق بشری مورد تأکید و استفاده قرار می گیرد. چین نیز در مقطع زمانی مورد بحث با تأکید بر نسبی گرایی، دولت گرایی و حاکمیت ملی سیاست حقوق بشری خود را در عرصه سیاست جهانی معرفی می نماید.



۲. رویکرد امریکا به حقوق بشر

نظرات متعدد و متفاوتی درباره اینکه چرا آمریکایی ها به حقوق بشر توجه کردند، مطرح شده است. محققان بر عوامل مختلف فرهنگی، اخلاقی، سیاسی و دیپلماتیک و غیره تأکید دارند. برای مثال، مارک بردلی با استناد به تأثیر فرهنگ بر تفکر آمریکایی ها به بیداری همدلی در پی عکس‌های دوران افسردگی یا انتشار مجمع‌الجزایر گولاگ اثر الکساندر سولژنیتسین اشاره می‌کنند. دنیل کوهن و دیگران بر تنفر و وحشت در هولوکاست تأکید کرده‌اند و باربارا کیز به احساس گناه و شرم ناشی از دخالت ایالات متحده در جنگ ویتنام اشاره کرده است. عده ای هم توجه رسمی به حقوق بشر را به مصلحت‌های سیاسی و به عنوان یک تاکتیک تبلیغاتی جنگ سرد ربط داده اند. (Sanders, 2019: 10) غرب به رهبری ایالات متحده امریکا که سیستم حقوق بشر را منع مشروعیت اخلاقی برای نظم بین‌المللی لیبرال پس از جنگ جهانی دوم می‌داند به دنبال حفظ آن در دوران گذار هستند. حقوق بشر به عنوان جنبشی که نابرابری‌های سیستمی را نقد می‌کند و انسانیت مشترک را تأیید می‌کند یک جایگزین دگرگون‌کننده برای سیاست ترس و طرد ارائه می‌کند.

اما به مرور زمان جایگاه حقوق بشری امریکا در نظام بین‌الملل به حاشیه رفت و در دروه ترامپ این امر شدت بیشتری گرفت. «جایگاه ایالات متحده در ایجاد یک نظم جهانی حقوق بشر در واقع مدت ها قبل از اینکه دونالد ترامپ در صحنه سیاسی ظاهر شود به میزان قابل توجهی کاهش یافته بود. فراتر از مقصر بودن دولت بوش در اعمال شکنجه پس از ۱۱ سپتامبر، خودداری دولت آمریکا از مشارکت در نظم جهانی حقوق بشر دارای سابقه ای طولانی است. از دهه ۱۹۵۰، ایالات متحده در پذیرش معاهدات و هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر کند بوده است. سنای آمریکا کنوانسیون نسل‌کشی را حدود ۴۰ سال پس از تصویب آن توسط سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ تصویب کرد. در سال ۲۰۱۷، ایالات متحده تنها کشوری در جهان بود که کنوانسیون حقوق کودک را امضا نکرده بود و جزء هفت کشوری است که موفق به تصویب کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان نشده است. ایالات متحده همچنین در دادگاه کیفری بین‌المللی

عضو نیست. و بیست و دومین کشوری بود که ازدواج همجنس گرایان را قانونی کرد» (Bradly, 2017: 2).

۲-۱. سیر تاریخی

پایه تاریخی نگرانی کنونی حقوق بشر در ایالات متحده به اواخر قرن ۱۸ برمی گردد. (Apodaca, 2005: 1) آمریکایی ها از زمان اعلامیه استقلال توماس جفرسون در سال ۱۷۷۶، درباره "حقوق" خود و دیگران بحث کردند. آنها نگرانی‌های خود را در مورد وضعیت اسفبار یونانیان در جریان شورش سال ۱۸۲۱ علیه حکومت عثمانی، تاکتیک‌های وحشیانه اسپانیا علیه شورشیان کوبایی در دهه ۱۸۹۰ و قربانیان نسل‌کشی ارمنه در سال ۱۹۱۵ بیان کردند. از سرکوب یهودیان در رومانی و روسیه در اواخر قرن نوزدهم ابراز ناراحتی کرد. اگرچه آمریکایی ها قبل از دهه ۱۹۴۰ نگران نقض حقوق بشر در داخل و فراتر از مرزهای آن بودند اما به ندرت عاملی در سیاست خارجی ایالات متحده محسوب می‌شد» (Snyder, 2019: 1) به عبارتی ایالات متحده آمریکا در اواخر قرن هجدهم و نوزدهم نگاه موردی به حقوق بشر داشت. اما به مرور زمان به خصوص در دوران جنگ سرد متغیر حقوق بشر به مولفه ای تاثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا درآمد.

مباحث حقوق بشری در دوران کارتر به متغیری تعیین کننده در سیاست خارجی تبدیل شد. جیمی کارتر (۱۹۷۷-۱۹۸۱) زیرساخت های حقوق بشر؛ از جمله یک دفتر حقوق بشر در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۷۷ و ارائه گزارش سالانه در مورد وضعیت حقوق بشركشورهای مختلف ایجاد نمود. کارتر با این نظریه که واشنگتن اهرم های موثرتری بر متحدین دارد، فشار بیشتری را به آنها به خاطر اقدامات حقوق بشری شان وارد کرد تا بر دشمنان آمریکا. اما رونالد ریگان (۱۹۸۱-۱۹۸۹) این دستور را معکوس کرد و بر نقض حقوق بشر توسط دشمنان ایالات متحده، به ویژه اتحاد جماهیر شوروی تمرکز کرد و کمتر بر وضعیت حقوق بشر در کشورهای دوست تاکید داشت. علاوه بر این، ریگان ترویج دموکراسی را بر حمایت از حقوق بشر اولویت داد. بیل کلینتون، اولین رئیس جمهور پس از جنگ سرد (۱۹۹۳-۲۰۰۱)، آرزو داشت تعداد دموکراسی ها را در جامعه بین المللی گسترش دهد. با این حال، دولت او مجبور شد با دموکراسی

های جدید شکست خورده، مانند بوسنی و رواندا، که در خشونت جمعی فاجعه بار قرار گرفته بودند، دست و پنجه نرم کند. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور آمریکا، تلاش کرد تا با تمایلات اقتدارگرایانه گروه های افراطی و حامیان دولتی آنها مقابله کند. و در نهایت دونالد ترامپ اغلب از رهبران اقتدارگرا ابراز تحسین می کرد و موضوعات حقوق بشری را در حاشیه قرار می داد. (Daily Brief, 2021)

۲-۲. حقوق بشر در سیاست خارجی ترامپ

منتقدان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا (از زمان جیمی کارتر تا دوره ریاست جمهوری ترامپ) گروه های حقوق بشری مورد حمایت غرب را به ترویج ضمنی هژمونی آمریکا متهم می کنند. در اینجا به سه استدلال مهم آنها اشاره می کنیم:

۱- حمایت متقابل آمریکا و گروه های حقوق بشری از یکدیگر: طرفداران این منطق معتقدند که گروه های حقوق بین الملل و دولت ایالات متحده، در اوایل دهه ۱۹۹۰، به معامله شیطانی رسیدند. گروه های حقوق بین الملل برتری جهانی ایالات متحده را تایید کردند و در ازای آن، واشنگتن از هنجارها و نهادهای حقوق بین المللی حمایت کرد.

۲- مقابله با خصم آمریکا در قالب حقوق بشر: طبق این استدلال پس از پایان دخالت نظامی ایالات متحده در ویتنام، سیاست گذاران ایالات متحده تصمیم گرفتند که مداخلات جهانی را با برچسب «ضد کمونیسم» توجیه نکنند و در عوض برچسب «ضد حقوق بشر» به دشمن بزنند. در حال حاضر خصم آمریکا (چین، ایران و...) تلقی می شود و این کشور آنها را در قالب سیاست های حقوق بشری محکوم می کند.

۳- ترویج ارزش های آمریکایی به مثابه ارزش های جهانی: منتقدان سیاست حقوق بشری آمریکا معتقدند که آمریکا ارزش و هنجارهایش را به مثابه ارزش های جهانی و جهانشمول ترویج می نماید؛ به عبارتی آنها تلاش می کنند ایده های سیاسی ایالات متحده را به عنوان هنجار جهانی تثبیت کنند. رهبران کشورهای مثل اکوادور، مصر، هند، پاکستان، روسیه، ونزوئلا و بسیاری از کشورهای دیگر، گروه های حقوقی محلی و بین المللی را متهم به انجام خواسته های واشنگتن می کنند. این مقامات همچنین با این

استدلال که حمایت مالی غرب به گروه های حقوق بشری محلی و داخلی، حاکمیت ملی آنها را نقض می کند، گروه های حقوق محلی را سرکوب کرده اند. (Ron-Crow, 2016) در سیاست خارجی ایالات متحده، حقوق بشر همیشه ترکیبی از منافع ملی و دغدغه های انسان دوستانه است. به عبارت دیگر، آمریکا ترکیبی از دغدغه های حقوق بشری و منافع ژئوپلیتیک قدرت را دنبال می کند. نظم جهانی لیبرال مدنظر ترامپ، بیشتر در مورد اقتصاد و افزایش ثروت بود تا حمایت از حقوق بشر. «انتخاب ترامپ به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده منجر به نگرانی شدید در مورد نظم جهانی لیبرال شد. نظمی که مبتنی بر حقوق بشر جهانی و مالکیت خصوصی و تجارت آزاد است. سیاست های ترامپ در مورد آینده نظم لیبرال تردید ایجاد کرد. از دیدگاه او حقوق بشر دیگر برای آمریکا دغدغه نیست. او بر رویکرد «اول آمریکایی» و مرکانتیلیستی به اقتصاد بین الملل تأکید می کند و در عین حال به شدت به تأثیرات گذشته جهانی سازی اقتصادی حمله می کرد.» (Forsythe, 2017: 1)

ترامپ در دوره ریاست جمهوری سیاست هایی را در عرصه حقوق بشر دنبال می کرد که منجر به گسست هایی در جامعه داخلی و بین المللی شد. نژاد پرستی، سیاست های ضد مهاجرتی، بیگانه هراسی، زن هراسی و برتری نژادی مولفه های کلیدی سیاست ترامپ محسوب می شد. «اظهارات او بر اساس شکافی که از نظر اجتماعی بین «ما» و «آنها» ساخته شده است، ایده های برتری برخی و حقارت برخی دیگر را ترویج می کرد.» (Winkler, 2016: 2)

از دیدگاه رکس تیلرسون، وزیر امور خارجه سابق آمریکا مباحث حقوق بشری تابعی از ملاحظات اقتصادی و امنیتی است. «اگر ما شرط کنیم که دیگران باید ارزش هایی که ما در طول تاریخ طولانی خود به آن رسیده ایم بپذیرند، واقعاً موانعی برای توانایی ما برای پیشبرد منافع امنیت ملی و منافع اقتصادی ما ایجاد می کند.» (Lum, 2017: 2) تامین منافع ملی و حفظ نظم امریکایی در جهان اولویت بندی متغیرهای تاثیرگذار بر سیاست خارجی را مشخص می کند. «هدف سیاست خارجی آمریکا باید تامین آزادی در داخل با توجه به فرصت ها و تهدیدهای خارج از کشور باشد. ما همیشه باید پرسیم: بهترین ترکیبی از قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، دیپلماسی و دفاع از حقوق بشر که ما را قادر

می‌سازد آزادی را در داخل کشور تضمین کنیم و نظم بین المللی آزاد و باز را حفظ کنیم، چیست؟» (Berkowitz, 2022:3) پیگیری این نوع از سیاست خارجی با انتقاد جدی نخبگان فکری امریکا مواجه شد. جوزف نای از منتقدان جدی سیاست خارجی ترامپ بود. از دیدگاه نای تاکید بر حقوق بشر به عنوان قدرت نرم در سیاست خارجی، هویت امریکا را در جهان به نمایش می‌گذارد و از این طریق منافع ملی بهتر تامین می‌شود. «حقوق بشر نباید به عنوان ارزش‌ها در برابر منافع ملی امریکا قرار گیرد، زیرا ارزش‌ها بخشی از منافع ملی امریکا هستند. سیاست خارجی شامل بسیاری از موضوعات از جمله امنیت، منافع اقتصادی و ارزش‌های دیگر است. اما وقتی صحبت از حقوق بشر به میان می‌آید، داد و ستدها اغلب موجب اتهامات ریاکاری یا بدبینی می‌شوند. قتل جمال خاشقجی، روزنامه نگار منتقد سعودی در سال ۲۰۱۸ در کنسولگری عربستان سعودی در استانبول را در نظر بگیرید. دونالد ترامپ، رئیس جمهور سابق امریکا به دلیل نادیده گرفتن شواهد روشن از جنایت وحشیانه به منظور حفظ روابط خوب با محمد بن سلمان، ولیعهد سعودی، مورد انتقاد قرار گرفت. لیبرال‌ها از واکنش ملایم ترامپ به قتل خاشقجی انتقاد کردند و آن را معامله گرانه و بی توجه به واقعیت‌ها دانستند. ترامپ دسترسی به نفت، فروش تجهیزات نظامی و ثبات منطقه‌ای را مهم‌تر می‌دید. اما حفظ ارزش‌ها و اصولی که برای دیگران جذاب است نیز منافع ملی است. دفاع از حقوق بشر به جهان می‌گوید آمریکایی‌ها چه کسانی هستند.» (Nye, 2021:1)

۲-۳. نگاه عملگرایانه ترامپ به حقوق بشر در قبال چین

ترامپ در عرصه سیاست خارجی با تاکید بر واقع گرایی سیاسی، پیگیری موضوعات مرتبط با حقوق بشر را در راستای منافع ملی امریکا قلمداد نمی‌کند. این نوع سیاست نقد جدی نهادهای حقوق بشری و لیبرال‌ها را در جهان و داخل امریکا به همراه داشت. سیاست ترامپ در عرصه حقوق بشر تجلی سیاست ترس و طرد شدن بود که همه مناطق جهان را تحت تاثیر قرار داد. این امر نگرانی‌های جدی را برای فعالان حقوق بشر در جامعه بین الملل ایجاد کرد. سیاست خارجی ترامپ تا حد زیادی منعکس کننده سیاست تجاری او بود. ترامپ در یک انحراف بزرگ از رویه دولت‌های قبلی به طور سیستماتیک حقوق بشر را از اولویت‌هایش در سیاست خارجی خارج کرد. چین،

روسیه و سایر کشورهای اقتدار گرا همزمان با عقب نشینی دولت (از مباحث حقوق بشر، ترویج دموکراسی و تعامل چند جانبه گرا) هنجارهای دموکراتیک را چه در داخل و چه در سطح جهانی به چالش کشیدند.

ترامپ در مواجهه با چین بر سر سوابق حقوق بشری این کشور، اغلب به دلیل اتخاذ سیاست «جدایی» ارزش‌ها از سیاست خارجی مورد انتقاد قرار گرفت. (Wani, 2021: 4) «ترامپ و نخبگان طرفدارش، چین را دزدان فکری و چپاولگران اقتصادی را به تصویر می کشیدند که با خیانت و فریب در جهان پیشرفت کرده اند. آنها سیاست عدم همکاری با چین رژی می را مطرح می کردند و سلطه طلبی بر جهان را در ژن چینی ها می دانستند و ادعا کردند که ۴۵ سال تعامل پیچیده با چین (از زمان نیکسون) مماشات بوده است. آنها همچنین شروع به از بین بردن پایه‌های سیاست چهار دهه‌ای «چین واحد» آمریکا (یعنی تصدیق ایالات متحده به موضع چین مبنی بر اینکه تایوان بخشی از چین است) و ماهیت غیررسمی روابط آمریکا با تایوان کرده اند.» (Bader, 2022)

از مطالب فوق می توان این برداشت را داشت که مخالفت ترامپ با چین از زاویه حقوق بشری صورت نگرفته است بلکه سیاست خارجی ترامپ در قبال چین براساس واقع گرایی سیاسی و منافع استراتژیک آمریکا مشخص می شد. از دیدگاه دولت ترامپ چین تهدیدی بسیار بزرگتر از ارزیابی دولت های قبلی، از جمله دولت اواما، برای ایالات متحده است و لازم است سیاست مهار در قبال غول آسیایی اتخاذ شود؛ زیرا سیاست تعامل با چین به آزادسازی سیاسی یا اقتصادی منجر نشده است. از دیدگاه امریکایی ها، توسعه چین دیگر به خودی خود مثبت تلقی نمی شود، زیرا چین را مطابق با ارزش ها و منافع ایالات متحده تغییر نداد، بلکه یک قدرت رو په رشد و تجدیدنظرطلب را تقویت کرد. از این رو استراتژی مهار چین در دوران جنگ سرد احیاء شد. مطابق با چنین تحلیلی بود که در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ چین به عنوان بزرگترین تهدید برای رهبری ایالات متحده معرفی شد. رهبران چین به طور غیرمنصفانه اما به طور مؤثر از قوانین بازی ای استفاده می کردند که به آنها احترام نمی گذاشتند، اما از آن سود می بردند. (Esteban, 2020) یکی از عواملی که باعث شد ترامپ به نقض حقوق بشر در چین واکنش نشان دهد گزارش کنگره آمریکا در مورد نقض حق بشر در این کشور بود



این گزارش «باعث جلب توجه سیاستمداران و افکار عمومی به مساله چین شد. بیش از سه دهه پس از سرکوب میدان تیان آن من در ژوئن ۱۹۸۹، حزب کمونیست چین همچنان در قدرت باقی مانده است. وزارت امور خارجه ایالات متحده، جمهوری خلق چین را به عنوان یک "دولت خودکامه" توصیف می کند. رهبران جمهوری خلق چین کنترل سیاسی خود را از طریق ترکیبی از سرکوب و پاسخگویی به برخی ترجیحات عمومی، ارائه رفاه اقتصادی به بسیاری از شهروندان، همدستی با طبقات متوسط و تحصیلکرده و تقویت ناسیونالیسم برای تقویت مشروعیتش حفظ کرده اند.

این حزب به ویژه در برابر فعالیت های جمعی غیرمجاز در میان گروه هایی مانند گروه های مذهبی و اقلیت های قومی، سازمان های کارگری، ناراضیان سیاسی و فعالان حقوق بشر حساس است. دولت ایالات متحده از ابزارهای سیاسی مختلفی برای حمایت از حقوق بشر در چین استفاده می کند. از سال ۲۰۱۹، ایالات متحده تحریم های اقتصادی و تجاری و محدودیت های ویزایی را در مورد برخی از مقامات و نهادهای جمهوری خلق چین به ویژه در واکنش به گزارش های مربوط به بازداشت های دسته جمعی و کار اجباری اویغورها و سایر اقلیت های قومی در استان سین کیانگ اعمال کرده است. نقض حقوق بشر در تبت به میزان بیشتری نسبت به سایر نقاط چین وجود دارد. بازداشت و زندانی کردن خودسرانه تبتی ها و آموزش ایدئولوژیک راهبان و راهبه های بودایی تبتی از اقدامات ضد حقوق بشری علیه مردم تبت است.

مقامات چینی یکسان سازی اجباری در مناطق تبت را با «اسکان اجباری و شهرنشینی عشایر و کشاورزان و تضعیف آموزش به زبان تبتی در مدارس دولتی و آموزش دینی در صومعه ها» تسریع کرده اند. رهبران جمهوری خلق چین با برچسب مبارزه با تروریسم و مبارزه با جدایی طلبی و افراط گرایی مذهبی، جهت ثبات سیاسی، اقدامات امنیتی و یکسان سازی هویتی را در دستورکار قرار داده اند. تلاش های قهرآمیز دولت چین برای تغییر افکار و آداب و رسوم اویغورها، ممکن است منجر به تخریب فرهنگ و هویت آنان شود. بر اساس برخی برآوردها، بین سالهای ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰، مقامات به طور خودسرانه تقریباً ۱.۵ میلیون مسلمان ترک که عمدتاً اویغور بودند، در مراکز "تعلیم مجدد" بازداشت کردند. زندانیان مجبورند بسیاری از عقاید و آداب و رسوم اسلامی

خود را به عنوان شرط آزادی احتمالی کنار بگذارند. دولت دیگر زندانیان سابق و خانواده هایشان را به مجتمع های مسکونی با دسترسی محدود منتقل کرده است. از سال ۲۰۱۹، هزاران اویغور، از جمله بسیاری از زندانیان سابق، در نساجی و سایر صنایع در سین کیانگ و سایر استان ها به کار اجباری گرفته شده اند. (Congressional Research Report, 2021:3) ترامپ بعد از اعتراضات دموکرات ها در کنگره نسبت به نقض حقوق بشر در چین و همسو شدن تعدادی از نمایندگان جمهوریخواه با آنها، مجموعه ای از اقدامات؛ از جمله اعمال تحریم های اقتصادی هدفمند علیه مقامات ارشد حزب کمونیست چین در ژانویه ۲۰۲۱ تصویب نمود. دولت ترامپ همچنین انتقاداتی علیه اقدامات چین علیه مسلمانان اویغور ارائه کرد. وزارت امور خارجه اعلام کرد پکن از طریق سیاست های سرکوبگرانه خود علیه اویغورها و سایر اقلیت های قومی مرتکب "نسل کشی" شده است.

در دهه گذشته، هم قوه مجریه و هم کنگره ایالات متحده صراحتاً در مورد مشکلات حقوق بشر چین صحبت کرده اند. گزارش های سالانه کشوری وزارت امور خارجه در مورد عملکردهای حقوق بشر، نقض های متعددی را ثبت کرده اند و در موارد متعددی از حمایت دو حزب در کنگره برای محکوم کردن پکن به خاطر سابقه حقوق بشری اش برخوردار بوده است (Huang, 2005). از دیدگاه آمریکا، دولت چین تحت رهبری دبیرکل حزب کمونیست و رئیس جمهور شی جین پینگ، مخالفان سیاسی، جامعه مدنی، فعالان حقوق بشر؛ وکلا، کنشگران مذهبی، فرهنگی و زبانی تبتی ها و اویغورها را سرکوب کرده است.

۳. رویکرد چین به حقوق بشر

چین براساس تاریخ، فرهنگ و ارزش های ملی در حوزه حقوق بشر دارای مدل هنجاری- حقوقی است. یکی از جنبه های کلیدی دیپلماسی جدید چین، مبارزه برای نائل شدن به «گفتمان قدرتمند جهانی» به منظور «شکستن هژمونی غرب» حول هنجارهای جهانی است. چین اغلب به عنوان یک «قدرت ناراضی»^۱ با دستور کار بلندمدت برای تغییر نظم بین المللی در نظر گرفته می شود. استراتژی متکی به «اصل

1- Dissatisfied Power'

حاکمیت» بوده و تلاش زیادی برای یافتن کشورهای همفکر؛ عمدتاً کشورهای در حال توسعه؛ برای تشکیل یک اتحاد برای مقابله با غرب می باشد.

۱-۳. الگوی چینی حقوق بشر؛ حقوق بشر غیرلیبرال

طی چند سال گذشته، این فرض غربی مبنی بر اینکه تجارت و سرمایه خارجی، چین را به جامعه ای بازتر و دموکراتیک تر تبدیل می کند، با درک ناامیدانه ای جایگزین شده است که چین در حال ظهور به عنوان یک ابرقدرت در حال تغییر نظم بین المللی است. آسیب پذیری چین در برابر فشار خارجی کاهش یافته و قدرت آن برای اعمال فشار و اجبار اقتصادی بر دیگران افزایش یافته است. چین دیگر مدل سیاسی و اقتصادی خود را صرفاً متفاوت از لیبرال دموکراسی های غرب نمی بیند بلکه برتر از آن معرفی می نماید. رژیم کمونیستی چین درکی از حقوق بشر اتخاذ کرده است که بر نقش غالب «دولت» در تعریف، تأمین و محدودیت حقوق بشر در سیاست داخلی تأکید دارد. این مفهوم دولت گرایانه از حقوق بشر، که در اوایل دهه ۱۹۸۰ در نتیجه تغییر هویت دولتی چین پدیدار شد، نه تنها تعامل اولیه چین با نهادهای بین المللی حقوق بشر را تسهیل کرد، بلکه بذرتنش و فشار را در روابط خارجی چین کاشت. پکن با دادن امتیازات نامنظم و تطبیق استراتژیک و اعمال اهرم های اقتصادی و سیاسی برای تغییر شکل رژیم حقوق بشر سازمان ملل عملاً فشار حقوق بشری ناشی از حوادث تیان آن من را پشت سر گذاشت. (Inboden_Chen, 2012: 46)

واکنش جمهوری خلق چین به فشارهای حقوق بشری بر اساس هویت «دولت قوی» این کشور سازماندهی می شود؛ هویتی که منبعت از دستیابی به بهره وری اقتصادی، قدرت مادی و اعتبار بین المللی است. پکن برای نائل شدن به دستاوردهای استراتژیک و دیپلماتیک در رژیم حقوق بشر سازمان ملل شرکت می کند و در مواقعی مطابق با مصالحش، هنجارهای حقوق بشر را تأیید می کند.

چین به جای لیبرال دموکراسی و سیستم غربی که برای بسیاری از کشورها نامناسب تلقی می شود، سیستمی از دموکراسی های منحصر به فرد و بومی را بر اساس بافت تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاص هر کشور پیشنهاد کرده است. چین اقتدارگرایی بازار یا سرمایه داری اقتدارگرا را ترویج می کند، که برتری نظم و ثبات بر

آزادی، حکومت نخبگان بر دموکراسی و حقوق بشر، عملکرد اقتصادی بر اصلاحات سیاسی را تحقق می بخشد و از این رو به جای حقوق فردی، بر منافع عمومی تمرکز می کند. با این حال، چالش پکن با دموکراسی به سبک غربی به معنای از بین بردن این واژه نیست، بلکه به معنای جایگزینی آن با معیارهایی مانند دموکراسی آسیایی، دموکراسی با ویژگی های چینی، یا «دموکراسی سوسیالیستی» است که انتظار می رود متفاوت از مدل غربی باشد.

چین از طریق این رویکرد مدعی است که سیاست خارجی را ترویج می کند که به اصول تکثرگرایی فرهنگی و احترام متقابل احترام می گذارد. این امر الهام از دکترین مائوئیست مبتنی بر پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت یکدیگر، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل در امور داخلی یکدیگر، برابری و منافع متقابل، و همزیستی مسالمت آمیز است. سیستمی که در آن هیچ معیار ایدئولوژیکی غالب نیست و بنابراین هر کشوری حق دارد به طور مساوی و با شرایط خاص خود در فرآیندهای تصمیم گیری در مجامع بین المللی شرکت کند و در نتیجه در برابر هژمونی به اصطلاح غربی - و به ویژه ایالات متحده - مقاومت کند.

(Peyrouse, 2022: 4) تلاش سیاسی برای دستیابی به یک دولت قوی سوسیالیستی باعث شد پکن در رژیم حقوق بشر سازمان ملل متحد برای دستاوردهای استراتژیک و دیپلماتیک شرکت کند و بعداً هنجارهای حقوق بشری را تأیید کند که مطابق با تز دولت قوی باشد. مثلاً چین بعد از سرکوب تیان آن من، به جای تسلیم شدن در برابر نفوذ هنجاری و اتخاذ رفتار منطبق با هنجارها، به دنبال کاهش فشار هنجاری و شکل دادن به نهادهای هنجاری به روش هایی بود که به نفع منافع دولتی اش مطابق با هدف دولت قوی است.

از دیدگاه غربی ها، «جمهوری خلق چین در تلاش است تا حقوق بشر را به ابزاری برای اقتدارگرایی جهانی تبدیل کند. به طور خاص، چین دکترین «حقوق بشر غیرلیبرال» را به صورت استراتژیک ترویج می کند. چین با انجام تلاش هایی در سراسر جهان برای اجتماعی کردن سایر بازیگران در هنجارهای حقوق بشر ترجیحی خود، چالشی جدی برای حقوق بشر لیبرال ایجاد می کند.» (Larkin, 2022) دولت چین و حزب کمونیست

چین- این دو عمیقاً در هم تنیده‌اند و همیشه قابل تمایز نیستند - مدت‌هاست که دکترین حقوق بشری متمایز و کاملاً متفاوتی با آنچه در کلاس‌های اکثر دانشکده‌های حقوق یا اکثر مؤسسات غیردولتی بین‌المللی دیده می‌شود، را دارند. دیدگاه جمهوری خلق چین مبتنی بر دیدگاه سرسخت و مطلق‌گرایانه از حاکمیت و عدم مداخله دولت‌ها است. یکی دیگر از اصول تعالیم حقوق بشر چین این است که کشورهای در حال توسعه باید حق توسعه اقتصادی را بر سایر حقوق، به ویژه حقوق مدنی و سیاسی، اولویت دهند. به طور کلی، جمهوری خلق چین جهانی بودن حقوق بشر را می‌پذیرد - که معمولاً به این معنی است که مردم در همه جوامع از حقوق یکسانی برخوردار هستند - اما این ویژگی را اضافه می‌کند که دولت‌ها حق دارند رویه‌های حقوق بشری خاص خود را بر اساس شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود انتخاب نمایند در نهایت، به جای حقوق فردی، جمهوری خلق چین بر حقوق جمعی متعلق به دولت و تعهداتی که افراد در قبال جامعه دارند تاکید می‌کند. انگیزه چین از مطرح کردن نظم جدید حقوق بشری را می‌توان با دو استدلال ذیل توجیه نمود:

۱- چین با جایگزین کردن نظم حقوق بشر غیرلیبرال قابل قبول به جای رژیم حقوق بشر لیبرال که مانع نفوذ ژئوپلیتیک چین شده، می‌تواند به تحقق نظم بین‌المللی جدید کمک کند.

۲- نظام جمهوری خلق چین مانند اکثر رژیم‌های استبدادی ترس عمیقی از سرنگونی توسط مردم چین دارد. بسیاری از رهبران چین ارزش‌های لیبرال مانند حقوق بشر و دموکراسی را تهدیدی برای بقای رژیم می‌دانند. حزب کمونیست امیدوار است که با گسترش نسخه‌ای از حقوق بشر که در برابر دولت‌های سرکوبگر و اقتدارگرا مدارا می‌کند، یک تهدید وجودی را خنثی کند.

۲-۳. مولفه‌های حقوق بشر از منظر دولت چین

چین به رهبری شی یک برنامه سیاست بین‌المللی حقوق بشر را دنبال کرده است که جاه طلبانه تر و تجدیدنظرطلبانه تر از قبل است. و دیگر به دفاع منفعلانه از الگوی حاکمیت حقوق بشر خود بسنده نمی‌کند، بلکه فعالانه این مدل را در سطح بین‌المللی ترویج کرده است. دولت شی جین پینگ متعهد شده است که مدل غیرلیبرال توسعه ملی

خود را به عنوان چارچوب جهانی جدید برای سیستم بین المللی حقوق بشر به بازار عرضه کند. با انجام این کار، چین درصدد تضعیف بنیان لیبرال هنجارهای بین المللی حقوق بشر است. (chen,2021: 228) به طور خلاصه می توان خصوصیات حقوق بشر مدنظر چین را به شکل ذیل بیان نمود:

اولویت حقوق اجتماعی-اقتصادی بر حقوق مدنی - سیاسی: چینی ها با تاکید بر اصل سلسله مراتب حقوق معتقدند حقوق اجتماعی و اقتصادی بر حقوق مدنی و سیاسی برتری دارد. دولت چین در کاغذ سفید خود در سال ۱۹۹۱ اظهار داشت که حق معیشت مهمترین وجه حقوق بشر است، بدون آن سایر حقوق مطرح نیست.

-تاکید بر پارادایم توسعه: حقوق بشر به عنوان یک «هدف اصیل» یا «علت» نیست بلکه ذیل مفهوم توسعه دنبال می شود. حقوق بشر برای چینی ها مجموعه ای از تعهدات قانونی الزام آور بین المللی نمی باشد.

نسبی گرایی فرهنگی: در طول دهه ۱۹۹۰، چین از استدلال «نسبی گرایی فرهنگی» دفاع کرد که وضعیت حقوق بشر یک کشور را نمی توان «بر اساس یک مدل از پیش تعیین شده یا شرایط یک کشور یا منطقه دیگر ارزیابی کرد». چین در این چارچوب همچنان به اجرای سیاست های سرکوبگرانه مخالفان سیاسی و گروه های حقوق بشری ادامه می دهد و از تعهد کامل به دموکراسی شدن خودداری می کند. چین تاکید دارد که ثبات سیاسی و اجتماعی برای توسعه پایدار اقتصادی و اجتماعی بسیار مهم است؛ در واقع دولت چین با دفاع از حاکمیت و مخالفت با مداخله خارجی توانسته کالاهای عمومی را برای مردم چین فراهم کند.

تمرکز بر حقوق جمعی: دولت چین در برابر جهت گیری فردگرایانه چارچوب حقوق بشر، ترویج حقوق جمعی متعلق به همه مردم؛ مانند حق توسعه و حق تعیین سرنوشت را مطرح کرده است. از یک سو، چین در زمینه بهبود رفاه مردم، آزادی های اجتماعی، تحرک طبقاتی، حقوق مالکیت و کاهش فقر گام های بلندی برداشته است. اما از سوی دیگر، هنوز فقدان آزادی مطبوعات و آزادی های مدنی و پیشرفت آهسته در اصلاحات سیاسی و دموکراسی وجود دارد.



ثبات به عنوان پیش شرط برای برخورداری از حقوق بشر: چین حفظ نظم عمومی را به عنوان یکی از وظایف اصلی دولت حتی به بهای از بین رفتن اساسی ترین حقوق مخالفان می بیند. دفاع سرسختانه اش از قتل های میدان تیان آن من و سرکوب های بعدی این امر را تایید می نماید. مشکل در این واقعیت است که دو خواسته به ظاهر متضاد برای بهبود حقوق بشر در چین وجود دارد. در یک سر طیف، تقاضا برای اجرای استاندارد جهانی حقوق بشر (به ویژه حقوق مدنی و سیاسی) است که عمدتاً توسط مخالفان و گروه های حقوق بشر مورد حمایت کشورهای غربی مطرح شده است. از سوی دیگر، دولت چین سرسختانه بر حاکمیت مطلق و ثبات سیاسی پافشاری می کند و پیشنهاد می کند که نوعی اقتدارگرایی برای رشد اقتصادی و تغییرات اجتماعی کاملاً ضروری است و در نتیجه لزوم گسترش حقوق سیاسی و آزادی های مدنی را انکار می کند.

(Zhu, 2011: 239)

۳-۳. دیپلماسی تکنو-اقتدارگرایی چین

چین یک استراتژی چند لایه در دیپلماسی حقوق بشر خود ایجاد کرده است که می توان آن را در سه سطح توضیح داد: سطح اول چین در عرصه حقوق بشر بین المللی، به صورت چندجانبه عمل می کند. این رویکرد براساس اصل حاکمیت و سازماندهی کشورهای همفکر در قالب یک ائتلاف است. سطح دوم در کانال های دیپلماتیک دوجانبه صورت می گیرد. در این سطح از سیاست ترکیبی گفتگو، مذاکره، چانه زنی و مشوق های اقتصادی تکمیلی پیروی می کند. سطح سوم به صورت موردی است مانند مورد دارفور. چین عمدتاً سیاست های موقت و منعطف را اعمال می کند. هسته رویکرد چین حفاظت از حاکمیت خود است زیرا همچنان بر این موضوع تاکید دارد که حقوق بشر یک موضوع داخلی است.

کشور چین با پیشرفت هایی که در حوزه تکنولوژی دیجیتال کرده است در تلاش است از این فناوری در جهت تحکیم قدرت دولت و ثبات سیاسی، سودآوری اقتصادی و تقویت حوزه امنیت استفاده نماید. فناوری باعث تشدید و گسترش سیاست های اقتدارگرا و سرکوبگرانه چین شده است و سیاست گذاران آمریکایی را بر آن داشته تا در پاسخ به آن محدودیت های فناوری ایالات متحده را افزایش دهند. بسیاری از سیاستگذاران ایالات

متحدہ بر این باورند کہ پکن بہ طور فعال این مدل تکنو-اقتدارگرایانہ^۱ را بہ کشورهای دیگر صادر می‌کند. برای مثال، سیستم‌های نظارت دیجیتال و سانسور چینی بہ رژیم‌های سرکوبگر مانند زیمبابوہ و ونزویلا فروختہ شدہ است. واشنگتن از این بیم دارد کہ «الگوی چینی» تکنواستبدادی نہ تنها در میان کشورهای اقتدارگرا گسترش یابد، بلکہ ممکن است بر رژیم‌های ترکیبی و دموکراسی‌های غیرلیبرال نیز تأثیر بگذارد و رکود دموکراتیک جهانی را تشدید و تثبیت کند. چنین نتیجہ ای منافع ایالات متحدہ (و همچنین ارزش‌های آمریکایی) را تہدید می‌کند، زیرا واشنگتن بیشتر نفوذ ژئوپلیتیک خود را از فرض ہمفکری بین دولت‌ها و مردم در کشورهای دموکراتیک بہ دست می‌آورد. تعدادی از کارشناسان این روایت را کہ چین بہ طور ہدفمند تکنو-اقتدارگرایی صادر می‌کند، مخالف می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند کہ فروش فناوری خارجی چین بیشتر بہ دلیل «کشش» دولت‌هایی است کہ خواهان ابزارهای سرکوبگر هستند تا «فشار» پکن. با این حال، چین شبکہ ای از رژیم‌های ہمفکر را برای منافع جهانی خود حیاتی می‌بیند. این امر می‌تواند در برنامہ‌های ایالات متحدہ در زمینہ حقوق بشر و ترویج دموکراسی در سراسر جهان چالش‌هایی ایجاد کند. (Bateman, 2022: 91)

از منظر سیاست، ہنجارهای جمهوری خلق چین یک چالش جدی برای دموکراسی‌ها، سازمان‌های جامعہ مدنی و افرادی است کہ از ظہور چین و چشم انداز نظم جهانی چین محور احساس خطر می‌کنند. اما مہم ترین پیامد این نظم این است کہ ہنجارهای حقوق بشر چین تہدید جدی برای نظام بین المللی حقوق بشر غربی است. دولت چین با ایجاد یک دکترین غیرلیبرال و اقتدارگرایی «حقوق بشر»، قوانین بین المللی را بہ ابزاری برای حمایت از رژیم‌های استبدادی و تضعیف مدافعان حقوق بشر لیبرال تبدیل می‌کند.

۳-۴. رویکرد «انطباق پذیری انتخابی» جایگزینی برای «جامعہ پذیری بین المللی» برای مشاہدہ تأثیر مشارکت چین در رژیم حقوق بشر، معیار واقعی این است کہ آیا چین بہ درونی کردن ہنجارها و ارزش‌های بین المللی در حقوق بشر اقدام کردہ است یا خیر. طبق گفتہ طرفداران اجتماعی سازی ہنجارهای حقوق بشر، چین ممکن است اکنون

1 - techno-authoritarian

در مرحله گذار از «انکار» به «امتیازات تاکتیکی» باشد و ممکن است که بتواند به سمت «تطبیق کامل» پیشرفت کند. اما چین سیاستش را بر اصول " مشارکت انعطاف پذیر و انطباق انتخابی " حقوق بشر بنا نهاده است. با این وجود، استراتژی اجتماعی کردن چین برای پذیرش هنجارهای بین المللی حقوق بشر تا حدی جواب داد. پکن به جای ایستادن به عنوان یک بیگانه در گفتمان حقوق بشر، شروع به مشارکت در گفتمان حقوق بشر کرد. تعهد رسمی آن به حقوق بشر فرصتی را برای دانشمندان حقوقی و مدافعان حقوق بشر در چین فراهم کرد تا برای اصلاحات و بهبود قوانین و عملکرد این کشور تلاش کنند. با این حال، از دهه ۱۹۹۰، آسیب پذیری چین در برابر فشار خارجی کاهش یافته و قدرت آن برای اعمال فشار و اجبار اقتصادی بر دیگران افزایش یافته است. این کشور بیش از پیش از شرمساری عمومی مصون شده است و یک گفتمان متقابل علیه انتقاد خارجی راه اندازی کرده است که بر ریاکاری غربی و استانداردهای دوگانه متمرکز است. چین تعهدات و امتیازات مهم حقوق بشری از جمله امضا و تصویب چندین کنوانسیون بین المللی حقوق بشر را انجام داد. چین میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل تصویب کرد همچنین میثاق حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل را امضا کرد و متعهد شد برای تصویب آن تلاش کند. پکن تضمین های بیشتری داد که اعطای المپیک به چین نه تنها باعث ارتقای اقتصاد این کشور می شود، بلکه تمام شرایط اجتماعی از جمله آموزش، بهداشت و حقوق بشر را بهبود می بخشد. (Oud, 2022:9)

چین مجموعه ای از معاهدات حقوق بشر از جمله کنوانسیون هایی در مورد تبعیض نژادی، تبعیض علیه زنان، آپارتاید، پناهندگان و نسل کشی را در دهه ۱۹۸۰ امضا و تصویب کرد. این دهه اول تعامل آزمایشی اما سازنده با سیستم بین المللی حقوق بشر بود. اما در دهه ۱۹۸۹ با حمله به طرفداران دموکراسی در میدان تیان آن من، انتقادات علیه سیستم سیاسی چین شروع شد. تصاویری از رژه تانک ها و سربازانی که غیرنظامیان را به گلوله می بستند، در سراسر جهان پخش شد و اعتراض بین المللی را برانگیخت. بسیاری از دولت ها تحریم های اقتصادی و تحریم های تسلیحاتی را علیه چین اعمال کردند. چین از "حاکمیت" خود نه تنها برای منحرف کردن نظارت بین المللی در مورد اقدامات خود در سال ۱۹۸۹ بلکه برای توجیه آنها استفاده کرد و استدلال کرد که استفاده

از زور علیه معترضان "در چارچوب حاکمیتش" و برای "سرکوب شورش و حفاظت از منافع مردمش" ضروری بوده است. این امر توسعه کشور و موفقیت فرآیند اصلاحات را تضمین کند. در واقع، در مفهوم چینی، حاکمیت به عنوان سنگ بنای یا پیش شرط همه حقوق مطرح می شود (Sceats, 2012: 6).

نتیجه گیری

از زمان رئیس جمهور کارتر، ارتقای حقوق بشر و دموکراسی بخشی از سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. دولت‌های مختلف نگرانی‌های مربوط به حقوق بشر را در میان منافع ملی ایالات متحده گنجانده بودند و تاکید کرده‌اند که امریکا در صدد است ارتقای حقوق بشر و دموکراسی در سطح جهان را مدنظر قرار دهد. اما دولت دونالد ترامپ به طور سیستماتیک حقوق بشر را در اولویت قرار نداد. این امر عمدتاً ناشی از سیاست «اول آمریکا» و «ملی گرایی» و شعارهای نژادپرستی و بیگانه هراسی ترامپ بود. کابینه امنیت ملی ترامپ توجه اندکی به حقوق بشر داشته و ارتقای منافع اقتصادی و امنیتی فوری را بر آزادی‌های مدنی و سیاسی برتری می داد. وقتی حقوق بشر مورد توجه قرار می گرفت، عموماً به عنوان ابزاری در خدمت اهداف امنیتی کوتاه مدت تلقی می شود. بنابراین حقوق بشر در دوره ترامپ (۲۰۱۷-۲۰۲۰) در عرصه جهانی تضعیف شد.

تنزل جایگاه حقوق بشر لیبرال باعث شد که مدل‌های دیگر حقوق بشر از جمله مدل چینی (حقوق بشر غیر لیبرال) آن ظهور کند و جهانشمولی حقوق بشر لیبرال غربی را با چالش مواجه نماید. چین ادعا می کند که دارای دکترین حقوق بشر است که می تواند در جهان جایگزین حقوق بشر لیبرال شود. بر اساس این دکترین، «حقوق بشر» بیشتر به دولت‌ها مربوط می شود تا انسان‌ها و بیشتر به امتیازات مربوط می شود تا حقوق. علاوه بر این دولت-حزب کمونیست ادعا می کند که خارجی‌ها نباید با صحبت کردن یا اقدام در مورد وضعیت داخلی حقوق بشر یک دولت در حاکمیت آن دخالت کنند. به عبارتی چین حقوق بشر را جزء متغیرهای دخیل در سیاست‌گذاری خارجی محسوب نمی کند. آنچه پدیدار می شود، مفهومی از حقوق بشر است که برای حکومت اقتدارگرا مساعد است. اینکه حزب-دولت چین چنین دیدگاهی در مورد حقوق بشر دارد، چیز جدیدی نیست. آنچه جدید است، به ویژه از زمان به قدرت رسیدن شی جین پینگ در

سال ۲۰۱۲، موضع تجدیدنظرطلبانه چین است. در گذشته، چین دکترین حقوق بشر خود را تا حد زیادی برای محافظت از خود در برابر انتقادات خارجی مطرح می‌کرد اما اکنون، دیدگاه خود را در سرتاسر جهان به عنوان یک چارچوب جایگزین حقوق بشر که برتر از وضعیت لیبرال موجود است، ترویج می‌کند.

پیامد سیاست حقوق بشری ترامپ منجر به تضعیف حقوق بشر لیبرال در جهان شد و نهادها، گروه‌ها و احزاب لیبرال در سطح جهان به حاشیه رفتند در صورتی که موفقیت آمیز بودن مدل توسعه چین و همسو بودن سیاست‌ها و رویکردها حقوق بشری این کشور با بسیاری از کشورهای در حال توسعه یا اقتدارگرا باعث ترویج و تقویت حقوق بشر غیر لیبرال در جهان شد. هنجارهای حقوق بشر چین در جهت تضعیف پایه‌های حقوق بشر لیبرال می‌باشد. تلاش‌های این کشور را برای ایجاد نظمی چین محور، غیر لیبرال و اقتدارگرا با کاهش نقش حقوق بشر غربی همراه است. به یک معنا، چین تمایل دارد زمان را به سمت نظم حقوقی بین‌المللی و ستفالیایی برگرداند که در آن دولت‌ها (نه افراد) حقوق و تعهداتی دارند و می‌توانند با شهروندان خود آنطور که صلاح می‌دانند رفتار کنند.

منابع

- Apodaca, Clair (2005), «U.S. Human Rights Policy and Foreign Assistance: A Short History», *Ritsumeikan International Affairs* 3: 63-80.
- Bradly Mark Philip (2017), « Might Trump lead US activists to rediscover international human rights?» <https://www.openglobalrights.org/might-trump-lead-us-activists-to-rediscover-international-human-rights/>
- Bateman Jon (2022), «U.S- China Technology Decoupling », https://carnegieendowment.org/files/Bateman_US-China_Decoupling_final.pdf.
- Berkowitz Peter (2022), «Human Rights, the China Challenge, and American Foreign Policy: A Conversation with Peter Berkowitz» , <https://www.thepublicdiscourse.com/2022/06/82589/>
- Bader Jeffrey (2022), «Biden's China policy needs to be more than just Trump lite» , <https://www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2022/01/25/bidens-china-policy-needs-to-be-more-than-just-trump-lite/>
- Chen Titus C(2021), «China's human rights foreign policy in the Xi Jinping era: Normative revisionism shrouded in discursive moderation» , *The*

- British Journal of Politics and International Relations, Volume 23 Issue 2, May 2021.
- Congressional Research Report (2021), «Human Rights in China» , <https://sgp.fas.org/crs/row/IF11240.pdf>.
- Donnelly Jack(2013), «Universal Human Rights» , 3rd ed. <https://ocd.lcwu.edu.pk/cfiles/Political%20Science/EC/Pol.Sc-204/UniversalHumanRightsinTheoryandPracticebyJackDonnelly-lib.org.pdf>.
- Daily Brief (2021), «Biden's foreign policy has human rights emphasis» , <https://dailybrief.oxan.com/Analysis/DB259786/Bidens-foreign-policy-has-human-rights-emphasis>
- Esteban Mario (2020), «Biden is unlike Trump, also as regards China» , <https://www.realinstitutoelcano.org/en/analyses/biden-is-unlike-trump-also-as-regards-china/>
- Forsythe David (2017), «Trump's threats to a liberal world order are not entirely new» , <https://www.openglobalrights.org/trumps-threats-to-a-liberal-world-order-are-not-entirely-new/>
- Huang Margaret (2005), «U.S. Human Rights Policy Toward China» , https://fpif.org/us_human_rights_policy_toward_China/
- Inboden Rana_ Chen Titus (2012), «China's Response to International Normative Pressure: The Case of Human Rights» , The International Spectator: Italian Journal of International Affairs, 47:2, 45-57
- Larkin Tanner (2022),« How China Is Rewriting the Norms of Human Rights »,<https://www.lawfareblog.com/how-china-rewriting-norms-human-rights>
- lum Thomas (2017), «Human Rights in China and U.S. Policy: Issues for the 115th Congress» , <https://sgp.fas.org/crs/row/R44897.pdf>
- Meys Britta (2002),« The Role of Human Rights in Contemporary U.S. Foreign Policy towards China» , <https://www.grin.com/document/23569>.
- Nye Joseph (2021), Biden and Human Right» , <https://www.project-syndicate.org/commentary/human-rights-in-biden-foreign-policy-by-joseph-s-nye-2021-04>
- Peyrouse Sebastien(2022), «China's Impact on Democracy and Human Rights in Central Asia» , <https://brill.com/view/journals/shrs/aop/article-10.1163-18750230-bja10012/article-10.1163-18750230-bja10012.xml?language=en&ebody=full%20html-copy1#container-49890-item-49903>.
- Kinzelbach (2019),« Human rights in Chinese foreign policy: a battle for global public opinion» <https://www.elgaronline.com/view/edcoll/9781786433671/9781786433671.00013.xml>. DOI: <https://doi.org/10.4337/9781786433688.00013>
- Ron James- Crow David (2016), «Human rights groups are secretly US agents. True or false? »,<https://www.washingtonpost.com/news/monkey->

- cage/wp/2016/11/29/human-rights-groups-are-secretly-u-s-agents-true-or-false/
- Snyder Sarah (2019), «Human Rights and U.S. Foreign Policy», <https://sarahbsnyder.net/wp-content/uploads/2019/03/377104.pdf>.
- sceatts Sonya (2012), «China and the International Human Rights System» , https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/public/Research/International%20Law/r1012_sceattsbreslin.pdf
- Zhu Yuchao (2011),« China and International ‘Human Rights pip lomacy» , International Journal · September, 9, 2, 217 – 245
- Oud Milan(2022),« Embedding Human Rights in European and US China Policy» , <https://www.gmfus.org/sites/default/files/2022-05/Oud%20Embedding%20Human%20Rights%20in%20European%20and%20US%20China%20Policy.pdf>
- UN experts (2022), «China must address grave human rights concerns and enable credible international investigation: UN experts» , <https://www.ohchr.org/en/press-releases/2022/06/china-must-address-grave-human-rights-concerns-and-enable-credible>
- Wani Ayjaz(2021), «Human Rights and US Foreign Policy: Implications for India and China» , <https://www.orfonline.org/research/human-rights-and-us-foreign-policy-implications-for-india-and-china/>
- Winkler Inga T. (2016), «Trump, the other and human rights in society» , <https://www.opendemocracy.net/en/openglobalrights-openpage/trump-other-and-human-rights-in-society/>